



علم اقتصاد و مسئلہ شناخت

نقدی معرفت شناختی بر روش شناسی اقتصاد نئوکلاسیکی

دکتر عبدالحمید معرفی محمدی



پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

دی ماه ۱۳۹۳

معرفی محمدی، عبدالحمید، ۱۳۵۴-
علم اقتصاد و مسئله شناخت؛ نقدی معرفت‌شناختی بر روش‌شناسی اقتصاد نئوکلاسیکی / عبدالحمید معرفی
محمدی. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۳.
هشت، ۲۹۵ ص: جدول - (پژوهشگاه حوزه و دانشگاه؛ ۲۹۵: اقتصاد؛ ۲۵)
ISBN: 978-600-298-059-5
بها: ۱۰۷۰۰۰ ریال
فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیبا.
کتابنامه: ص [۲۷۱]-۲۸۲؛ همچنین به صورت زیرنویس.
نمایه.
۱. نقدی معرفت‌شناختی بر روش‌شناسی اقتصاد نئوکلاسیکی. ۲. اقتصاد - روش‌شناسی. ۳. اقتصاد. الف.
پژوهشگاه حوزه و دانشگاه. ب. عنوان.
۱۳۹۳ ۸ ع ۶ م / HB ۱۳۱
۳۳۰ / ۰۱
شماره کتابشناسی ملی
۳۷۰۵۳۵۰



علم اقتصاد و مسئله شناخت؛ نقدی معرفت‌شناختی بر روش‌شناسی اقتصاد نئوکلاسیکی

مؤلف: دکتر عبدالحمید معرفی (استادیار دانشگاه اصفهان)

صفحه‌آرایی: کاما

چاپ اول: دی‌ماه ۱۳۹۳

تعداد: ۱۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی: سعیدی

چاپ: قم - جعفری

قیمت: ۱۰۷۰۰ تومان

کلیه حقوق برای پژوهشگاه حوزه و دانشگاه محفوظ و نقل مطالب با ذکر مأخذ بلامانع است.

قم: ابتدای شهرک پردیسان، بلوار دانشگاه، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، تلفن: ۰۲۵-۳۲۱۱۱۱۰۰ (انتشارات: ۰۲۵-۳۲۱۱۱۳۰۰)
نمابر: ۰۲۱-۶۶۴۰۲۶۰۰، ۳۲۸۰۳۰۹۰، ص. پ. ۳۷۱۸۵-۳۱۵۱ ● تهران: خ انقلاب، بین وصال و قدس، نبش کوی اُسکو، تلفن: ۰۲۱-۶۶۴۰۲۶۰۰

Email: info@rihu.ac.ir

Website: www.rihu.ac.ir

سخن پژوهشگاه

پژوهش در علوم انسانی [به منظور شناخت، برنامه‌ریزی و ضبط و مهار پدیده‌های انسانی] در راستای سعادت واقعی بشر ضرورتی انکارناپذیر و استفاده از عقل و آموزه‌های وحیانی در کنار داده‌های تجربی و در نظر گرفتن واقعیت‌های عینی و فرهنگ و ارزش‌های اصیل جوامع، شرط اساسی پویایی، واقع‌نمایی و کارایی این‌گونه پژوهش‌ها در هر جامعه است.

پژوهش کارآمد در جامعه ایران اسلامی در گرو شناخت واقعیت‌های جامعه از یک‌سو و اسلام به عنوان متقن‌ترین آموزه‌های وحیانی و اساسی‌ترین مؤلفه فرهنگ ایرانی از سوی دیگر است؛ از این‌رو، آگاهی دقیق و عمیق از معارف اسلامی و بهره‌گیری از آن در پژوهش، بازنگری و بومی‌سازی مبانی و مسائل علوم انسانی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است.

توجه به این حقیقت راهبردی از سوی امام خمینی (ره) بنیانگذار جمهوری اسلامی، زمینه شکل‌گیری دفتر همکاری حوزه و دانشگاه را در سال ۱۳۶۱ فراهم ساخت و با راهنمایی و عنایت ایشان و همت اساتید حوزه و دانشگاه، این نهاد علمی شکل گرفت. تجربه موفق این نهاد، زمینه را برای گسترش فعالیت‌های آن فراهم آورد و با تصویب شورای گسترش آموزش عالی در سال ۱۳۷۷ «پژوهشکده حوزه و دانشگاه» تأسیس شد و در سال ۱۳۸۲ به «مؤسسه پژوهشی حوزه و دانشگاه» و در سال ۱۳۸۳ به «پژوهشگاه حوزه و دانشگاه» ارتقا یافت.

پژوهشگاه تاکنون در ایفای رسالت سنگین خود خدمات فراوانی به جوامع علمی ارائه نموده است که از آن جمله می‌توان به تهیه، تألیف، ترجمه و انتشار ده‌ها کتاب و نشریه علمی اشاره کرد.

کتاب حاضر به عنوان منبع درسی و کمک‌درسی برای دانشجویان رشته‌های زیرمجموعه علم اقتصاد در مقطع کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکتری و نیز دیگر علاقه‌مندان به مطالعات علوم اجتماعی، علوم سیاسی، مدیریت و علوم اداری تهیه شده است.

از استادان و صاحب‌نظران ارجمند تقاضا می‌شود با همکاری، راهنمایی و پیشنهادهای اصلاحی خود، این پژوهشگاه را در جهت اصلاح کتاب حاضر و تدوین دیگر آثار مورد نیاز جامعه دانشگاهی یاری دهند.

در پایان پژوهشگاه بر خود لازم می‌داند از زحمات مؤلف محترم اثر جناب آقای دکتر عبدالحمید معرفی محمدی و نیز ارزیاب محترم، حجت‌الاسلام والمسلمین حسن آقا نظری و همچنین ویراستار علمی، آقای سید محمدتقی موحد ابطحی سپاسگزاری نماید.

فهرست مطالب

مقدمه مجری	۱
پیشگفتار	۵
فصل اول: روش‌شناسی جریان غالب در علم اقتصاد	۱۹
۱. مقدمه	۱۹
۲. روش تحقیق در علم اقتصاد	۲۱
الف) مسئله	۲۱
ب) پرسش	۲۲
ج) نظریه (چارچوب نظری)	۲۲
د) مدل	۲۳
ه) فرضیه	۲۳
و) آزمون فرضیه با استفاده از داده‌ها	۲۴
ز) نتیجه‌گیری	۲۴
۳. علم اقتصاد و مسئله روش	۲۵
۱-۳. بیان مسئله	۲۷
۲-۳. تفاوت روش تحقیق و روش‌شناسی	۲۸
۴. مسئله صدق به عنوان مسئله اساسی روش‌شناسی در علم اقتصاد	۳۰
۱-۴. روش‌شناسی علم اقتصاد قبل از تأثیر فلسفه علم در قرن بیستم	۳۰
۲-۴. روش‌شناسی علم اقتصاد بعد از تأثیر فلسفه علم در قرن بیستم	۳۴
الف) اثبات‌گرایی (تجربه‌گرایی) منطقی در فلسفه علم	۳۴
الف-۱. روش استقرائی	۳۴
۱. مسئله استقراء	۳۶
۲. مسئله نظریه بار بودن مشاهدات	۳۷
الف-۲. مدل فرضیه‌ای - قیاسی در توجیه علمی (مدل H-D)	۳۸

۴۰	ب) تجربه‌گرایی منطقی در روش‌شناسی علم اقتصاد
۴۵	۱. راه‌حل ابزارگرا
۴۶	۲. راه‌حل غیر ابزارگرا
۴۷	ج) ابطال‌گرایی پوپر
۴۸	مسائل رو در روی روش‌شناسی ابطال‌گرا
۴۸	۱. مسئله عینیت
۵۰	۲. مسئله عدم تعیین دوهم - کواپن
۵۰	د) برنامه‌های پژوهشی علمی لاکاتوش در علم اقتصاد
۵۴	ه) تأثیر روش‌شناسی پارادایمی کوهن در علم اقتصاد
۵۷	جمع‌بندی و نتیجه‌گیری
۶۳	فصل دوم: معرفت‌شناسی علم اقتصاد
۶۳	۱. مقدمه
۶۴	۲. اهمیت منشأ نظریه‌ها
۶۶	۳. ارائه یک مدل شناختی برای علم اقتصاد
۷۹	۴. مسئله دانش در علم اقتصاد
۸۵	جمع‌بندی و نتیجه‌گیری
۸۷	فصل سوم: هایک و مسئله اصلی علم اقتصاد
۸۷	۱. مقدمه
۹۰	الف) تبیین رابطه اقتصاد نئوکلاسیک با واقعیت از طریق فروض اولیه
۹۳	ب) تبیین رابطه اقتصاد نئوکلاسیک با واقعیت از طریق آزمون نظریه‌ها با داده‌ها
۹۴	۲. هایک و ماهیت دوگانه داده‌ها
۱۰۱	۳. هایک و نقد تجربه‌گرایی منطقی حاکم بر اقتصاد نئوکلاسیک
۱۰۷	۴. هایک و مسئله تقسیم دانش
۱۱۰	۵. هایک و مسئله تعمیم از فرد به جامعه
۱۱۴	۶. هایک و مسئله هماهنگی (نظم)
۱۱۹	۷. هایک و مکانیسم قیمت
۱۲۱	۸. هایک و تفاوت دانش و اطلاعات
۱۲۵	جمع‌بندی و نتیجه‌گیری
۱۲۷	فصل چهارم: پارادوکس نهادگرایی
۱۲۷	۱. مقدمه
۱۲۷	۲. مسئله کارگزار - ساختار
۱۲۹	۲-۱. راه‌حل داگلاس نورث
۱۳۴	۲-۲. راه‌حل فردریش فون هایک

۱۳۷	۳. حل پارادوکس نهادگرایی
۱۳۸	۱-۳. معرفت‌شناسی مکتب نئوکلاسیک
۱۴۶	۲-۳. مفهوم تجربه در علم اقتصاد
۱۵۰	۴. چپستی نهاد
۱۵۰	۱-۴. نورث و مسئله قواعد
۱۵۲	۲-۴. راه‌حل سرل: قواعد تقویمی در برابر قواعد تنظیمی
۱۵۵	۲-۴. الف) تفکیک بین دو نوع قاعده
۱۶۷	۲-۴. ب) زبان و تداوم امور واقع نهادی
۱۷۲	جمع‌بندی و نتیجه‌گیری
۱۷۵	فصل پنجم: حل مسئله اصلی علم اقتصاد
۱۷۵	۱. مقدمه
۱۷۵	۲. مسئله معیار در پیروی از یک قاعده
۱۷۹	۳. روش اثباتی و منطق محض انتخاب
۱۸۱	۴. رویکرد فرارونده و مسئله معیار
۱۹۴	۵. تفاوت قواعد و قوانین در علم اقتصاد
۱۹۷	فصل ششم: ارائه یک روش‌شناسی کل‌نگر در علم اقتصاد
۱۹۷	۱. مقدمه
۱۹۹	۲. پدیدارشناسی جهان اقتصاد
۱۹۹	۱-۲. هستی‌شناسی جهان اقتصاد
۲۰۱	۲-۲. جهات هستی در جهان اقتصاد
۲۰۱	۳-۲. زبان علم اقتصاد
۲۰۲	۴-۲. انواع گزاره‌ها در علم اقتصاد
۲۰۴	۵-۲. دعاوی سه‌گانه اعتبار در جهان اقتصاد
۲۰۷	۶-۲. متافیزیک حاکم بر جهان اقتصاد
۲۱۱	۳. رویکرد فرارونده و حل مسئله بنیاد
۲۱۴	جمع‌بندی و نتیجه‌گیری
۲۱۵	فصل هفتم: اقتصادسنجی و مسئله روش: نقد پارادایم اقتصادسنجی از منظر...
۲۱۵	۱. مقدمه
۲۲۰	۲. کالبدشکافی اقتصادسنجی
۲۲۲	۳. مفهوم تجربه در علم اقتصاد
۲۲۲	۱-۳. تجربه به مثابه آزمون آماری فرضیه در یک ساختار قیاسی
۲۲۷	۲-۳. مفهوم ترکیبی تجربه
۲۲۸	۱-۲-۳. راگنار فریش

۲۲۹ ۲-۲-۳. تجالینگ کوپمنز
۲۲۹ ۳-۲-۳. یان تین برگن
۲۳۰ ۳-۳. مفهوم تجربه به مثابه تشخیص ساختار
۲۳۰ ۱-۳-۳. هاوالمو
۲۳۲ ۲-۳-۳. کمیسیون کاولز
۲۳۵ ۴-۳. انعکاس این مفاهیم از تجربه در کتب اقتصادسنجی
۲۳۵ ۱-۴-۳. روش شناسی گاوس - مارکوف
۲۳۷ ۲-۴-۳. روش شناسی $ARIMA(p,d,q)$ از باکس و جنکینز
۲۳۷ ۳-۴-۳. روش شناسی سیمز: $VAR(p)$
۲۳۸ ۴-۴-۳. روش شناسی مدرسه اقتصادی لندن (LSE)
۲۳۹ ۵-۴-۳. روش شناسی لوکاس و سارجنت
۲۳۹ ۶-۴-۳. روش شناسی لیمر
۲۳۹ ۵-۳. جمع بندی
۲۴۱ ۴. مفهوم علیت در علم اقتصاد
۲۴۲ ۱-۴. مفهوم منطقی - احتمالاتی علیت
۲۴۳ ۲-۴. مفهوم هستی شناختی علیت
۲۴۴ ۳-۴. علیت و مفهوم شرطی خلاف واقع
۲۴۷ ۴-۴. علیت در پارادایم اقتصادسنجی
۲۴۹ ۵-۴. کمیسیون کاولز و مسئله علیت: علیت به مثابه ساختار
۲۵۲ نقد کمیسیون کاولز
۲۶۰ ۶-۴. انعکاس مفاهیم مختلف علیت در کتب درسی اقتصادسنجی
۲۶۳ ۱. گرین
۲۶۴ ۲. هیل، گریفیث و جاج
۲۶۵ ۳. کندی
۲۶۷ ۴. رود
۲۶۷ ۵. استاک و واتسون
۲۶۹ ۶. وودریج
۲۶۹ ۷. مقایسه متون
۲۷۰ جمع بندی و نتیجه گیری
۲۷۱ منابع و مأخذ
۲۸۳ نمایه اشخاص
۲۸۷ نمایه موضوعات

مقدمه مجری

با انتشار کتاب ثروت ملل آدام اسمیت در سال ۱۷۷۶م، که همزمان با صدور اعلامیه استقلال آمریکا نیز می‌باشد، فصل جدیدی در تاریخ اندیشه بشری آغاز شد. کشف آدام اسمیت این بود که واقعیت جدیدی در جامعه انسانی در حال ظهور است که نظم و قوانین مختص به خود را دارد. این واقعیت جدید روابط اقتصادی مبتنی بر بازار بود که، مستقل از سایر حوزه‌های سنتی یعنی دین، سیاست و اخلاق، مبتنی بر اصول و قواعد خود در تنظیم روابط بین افراد، طلایه‌دار نظم جدیدی در جوامع انسانی بود. مقولاتی چون تقسیم کار، سرمایه، پول و... در سایه اندیشه اسمیت معانی متفاوتی یافتند که از تحول نهادهای اقتصادی در جامعه انگلیس حکایت داشت. این تحولات نهادی حکایت از افزایش در پیچیدگی جامعه در حوزه اقتصاد داشت. کتاب ثروت ملل توانست زبان مشترکی برای فهم این پیچیدگی و مفاهیم در باب آن فراهم آورد.

اکنون که در قرن بیست و یکم به سر می‌بریم اقتصاد بازار محور در قالب نظام سرمایه‌داری نه تنها از جزیره کوچک اسمیت فراتر رفته و عالم گیر شده بلکه به طرز شگفت‌آوری پیچیده‌تر شده است. در این بین کشورها با توجه به دوری و نزدیکی به این الگوی اقتصادی دسته‌بندی و درجه‌بندی می‌شوند. در یک سو کشورهای درجه یک و توسعه یافته قرار دارند و در سوی دیگر کشورهای درجه چندمی قرار دارند که توسعه و پیشرفت برای آنها بیشتر در حکم یک رؤیا است تا واقعیتی دست‌یافتنی. همگام با این تحولات در جهان اقتصاد و پیچیده شدن واقعیت اقتصادی، اندیشه اقتصادی نیز شاهد تحولات چشمگیری بوده است. تحول اندیشه کلاسیک به نئوکلاسیک و شکل‌گیری اندیشه‌های متفاوت و گاه معارض با اندیشه نئوکلاسیک در قالب مکاتب مارکسیسم، نهادگرا، تحول‌گرا، پساکینزی و... مصداقی از این تحولات است.

البته اندیشه اقتصادی به عنوان بخشی از جریان کلی اندیشه در غرب به ویژه در علوم انسانی مطرح است. بنابراین در غرب به عنوان خاستگاه علم اقتصاد، اندیشه و واقعیت در حوزه اقتصاد و سایر علوم انسانی در یک رابطه دیالکتیکی با یکدیگر تحول پیدا کرده و نهادهای مرتبط با خود را شکل داده است.

حال تصور کنید بخش کوچکی از این اندیشه پیچیده به شکل انتخابی، ناقص و اغلب در قالب تکنیک‌های تحلیل اقتصادی به فضای دانشگاهی ایران وارد می‌شود، بدون اینکه مبانی فلسفی آن مورد توجه قرار گیرد و نهادهای مرتبط با آن در جامعه شکل گرفته باشد. بدیهی است که ورود دانش اقتصاد به این شکل بحران‌زا خواهد بود. البته نه به این معنا که علم اقتصاد به خودی خود مشکل دارد بلکه به این معنا که نسبت دانش اقتصاد و واقعیت اقتصادی مبهم و نامعین خواهد بود. واقعیت اقتصادی در حال تحول و پیچیده‌تر شدن است ولی این پیچیدگی منجر به پیچیدگی در دانش اقتصادی ما نشده است. دانش اقتصادی به معنای یادگیری تکنیک‌ها و نظریات متنوع اقتصادی نیست بلکه به معنای یادگیری اندیشیدن به مسائل اقتصادی و ارائه راه‌حل برای آنها است.

در طول چند دهه تاریخ علم اقتصاد در ایران، اندیشه اقتصادی جایگاهی نداشته است و علم اقتصاد همواره در حال بحران بوده است. البته به دلیل وجود درآمدهای نفتی و اقتصاد دولتی این بحران هیچ‌گاه احساس نشده است، بلکه مشکلات اقتصادی به دلایل برون‌زا نسبت داده شده است. از نشانه‌های این بحران این است که به جای اینکه با مشکلات اقتصادی به شکل علمی برخورد شود و راه‌حل آن در علم اقتصاد جستجو شود، حل مشکلات به گفتمان‌سازی در حوزه سیاست‌گذاری تقلیل داده می‌شود. گویی می‌توان بدون اندیشه درست، عمل درست داشت. نه درآمدهای نفتی ابدی است و نه ادامه اقتصاد دولتی ممکن است. رسیدن به توسعه اقتصادی و حل مشکلات اقتصادی لوازمی دارد که باید فراهم شود. یکی از این لوازم توجه به علم و اندیشه اقتصادی است تا دانشگاه‌ها توان تربیت اقتصاددان داشته باشند نه صرفاً تکنسین علم اقتصاد. توجه به اندیشه اقتصادی به معنای توجه به مبانی فلسفی (هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، ارزش‌شناسی و روش‌شناسی) علم اقتصاد است. امید است این کتاب گامی کوچک در راه توسعه روش‌شناسی علم اقتصاد باشد.

در این مجال، فرصت را مقتنم شمرده و بر خود لازم می‌دانم از تمامی دوستان و اساتیدی که در شکل‌گیری این کتاب مرا یاری داده‌اند تشکر کنم. در طول دوران تحصیل در دانشکده اقتصاد

دانشگاه تهران، همواره مورد تشویق و حمایت اساتید گران قدر این دانشکده بوده‌ام. وسعت نظر و نگاه اخلاقی این اساتید در کنار دانش علمی ایشان، همواره مشوق دانشجویان این دانشکده بوده است. اینجانب نیز که افتخار شاگردی در محضر این اساتید را داشته‌ام، تحولات فکری و اندک بضاعت علمی خود را مدیون این اساتید گران قدر می‌دانم. همچنین از حجت‌الاسلام والمسلمین جناب آقای حسن آقا نظری که مشوق اینجانب در نوشتن این کتاب بوده‌اند و فرصت چاپ کتاب را فراهم آوردند، کمال تشکر را دارم.

عبدالحمید معرفی محمدی

پیشگفتار

«در آن روزگار همه مردم جهان به یک زبان سخن می‌گفتند. جمعیت دنیا رفته‌رفته زیاد می‌شد و مردم به طرف شرق کوچ می‌آوردند. آنها سرانجام به دشتی وسیع و پهناور در بابل رسیدند و در آنجا سکنا گزیدند. مردمی که در آنجا می‌زیستند با هم مشورت کرده، گفتند: «بیایید شهری بزرگ بنا کنیم و برجی بلند در آن بسازیم که سرش به آسمان برسد تا نامی برای خود پیدا کنیم. بنای این شهر و برج مانع پراکندگی ما خواهد شد». برای بنای شهر و برج آن خشت‌های پخته تهیه نمودند. از این خشت‌ها به جای سنگ و از قیر به جای گچ استفاده کردند. اما هنگامی که خداوند به شهر و برجی که در حال بنا شدن بود نظر انداخت، گفت: «زبان همه مردم یکی است و متحد شده، این کار را شروع کرده‌اند. اگر اکنون از کار آنها جلوگیری نکنیم، در آینده هر کاری بخواهند انجام خواهند داد. پس زبان آنها را تغییر خواهیم داد تا سخن یکدیگر را نفهمند. این اختلاف زبان موجب شد که آنها از بنای شهر دست بردارند؛ و به این ترتیب خداوند ایشان را روی زمین پراکنده ساخت. از این سبب آنجا را بابل (یعنی اختلاف) نامیدند، چون در آنجا بود که خداوند در زبان آنها به عنوان یک نهاد اجتماعی اختلاف ایجاد کرد و ایشان را روی زمین پراکنده ساخت» (عهد عتیق (تورات) - سفر پیدایش، برج بابل).

این سخنان حکیمانه نشان می‌دهد چگونه یک امر «نامرئی» مثل «زبان» بر نظم حاکم بر واقعیت جمعی، اثرات «مرئی» بر جای می‌گذارد. در روزگار ما آنچه بر علم اقتصاد در ایران می‌گذرد مصداقی روشنی از اختلاف و پراکندگی در یک علم است. دلیل این آشفتگی نیز فقدان زبان مشترک در حیطه علم اقتصاد در ایران است. البته در اینجا منظور ما از زبان یک ساختار صوری و گرامری صرف نیست که کارکرد نمادپردازی صرف را بر عهده داشته باشد؛ بلکه منظور ما زبان به مثابه یک نهاد اجتماعی است که با ساختار نهادی در کل جامعه پیوند دارد و عامل

بازنمایی و تداوم این ساختار نهادی است. زبان امکان فهم و شناخت واقعیت اجتماعی و مفاهیم بین افراد را فراهم می‌آورد. بنابراین از نظر شناختی زبان و نهاد رابطه تنگاتنگی با هم دارند. لذا فقدان زبان مشترک در یک علم اجتماعی مثل علم اقتصاد باعث ایجاد مسائل معناشناختی و معرفت‌شناختی می‌شود و امکان مفاهیم در جامعه علمی را با مشکل مواجه می‌سازد. آنچه تحت عنوان دانش اقتصاد در جهان شناخته می‌شود، مجموعه‌ای است متشکل از اندیشه‌های متکثر، مکاتب متنوع و اغلب متعارض که تعدادی از آنها توانسته‌اند به عنوان اقتصاد «جریان غالب» به پارادایم حاکم بر مراکز علمی و تحقیقاتی تبدیل شوند و نقش مهمی در سیاستگذاری در حوزه اقتصاد داشته باشند، که از آن جمله می‌توان مکاتب «نئوکلاسیکی» و «کینزی» را نام برد. ولی علم اقتصاد در ایران و غرب یک تفاوت بنیادی دارد که اهمیت توجه به زبان و نهادها را دوچندان می‌کند.

تکوین اندیشه اقتصادی و نهادهای مرتبط با آن در غرب یک امر تاریخی بوده است؛ به همین جهت زبان علم اقتصاد در رابطه تنگاتنگی با ساختار معرفت و نهادهای اقتصادی در جامعه شکل گرفته است و لذا علم اقتصاد توانسته است، با توجه به نهادهای موجود و در قالب مکاتب و پارادایم‌های مستقر، به یک زبان مشترک دست پیدا کند. به عنوان مثال در قرن هجدهم با تحول در اندیشه اقتصادی با کارهای «آدام اسمیت» و دیگر علمای کلاسیک به تدریج نهادهای بازارمحور نیز در جامعه شکل گرفت و زبان مشترکی بین اقتصاددانان و کارگزاران اقتصادی تکوین یافت و ساختار معرفت اقتصادی در جامعه را شکل داد. بعد از کینز، «پارادایم کینزی» نه تنها به بخشی از زبان علم اقتصاد تبدیل شد؛ بلکه به عنوان «گفتمان»^۱ رایج در حوزه سیاستگذاری بر نهادهای اقتصادی و سیاسی اثرگذار بود؛ به طوری که سیاستمداران با شعار مبارزه با «بیکاری» و «تورم» و تأمین «رفاه»^۲ همگانی روی کار می‌آمدند و مردم نیز با امید به «اشتغال» و «رفاه» بیشتر رأی می‌دادند. در واقع می‌توان گفت که در غرب «دانش اقتصاد» با «زبان اقتصاد» و «نهادهای اقتصادی» از یکدیگر تفکیک‌ناپذیر هستند و سه ضلع یک مثلث را تشکیل می‌دهند که با یکدیگر ارتباطی تاریخی و «ارگانیک» دارند.

ولی در ایران آشنایی با مکاتب اقتصادی و به‌کارگیری آن در عرصه عمل روال طبیعی خود را طی نکرده است. به عنوان مثال نهادهای کینزی (مثل سازمان برنامه و بودجه) بعد از جنگ جهانی دوم در ایران توسط «دولت شبه‌مدرن» پهلوی به وجود آمد و حاصل تکوین تاریخی نبوده

1. discourse

2. welfare

است. دانشکده‌های اقتصاد نیز جهت تأمین کارمند برای این گونه سازمان‌ها شکل گرفتند و تنها به دنبال تربیت «تکنسین‌های اقتصادی» بودند و در نتیجه آن دسته از متون اقتصادی به زبان فارسی ترجمه و استفاده شد که بتواند این اهداف «فنی» را تأمین کند. در نتیجه یک زبان «فنی» در جامعه اقتصاددانان شکل گرفت که با مبانی فلسفی علم اقتصاد بیگانه بود. مباحث هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی در اندیشه اقتصادی نیز مورد توجه قرار نگرفت، چرا که نیازی به آن احساس نمی‌شد. اصولاً فلسفه یک علم وقتی اهمیت می‌یابد که آن علم دچار بحران شود. این بحران می‌تواند در نتیجه کشف ناسازگاری درونی علم یا ناکارآمدی آن در تبیین پدیده‌ها و یا... به وجود آید. در علوم اجتماعی این بحران معمولاً به واسطه عدم پاسخگویی علوم اجتماعی به نیازهای جامعه در حال تحول به وجود می‌آید. در چنین مواقعی اندیشمندان می‌کوشند با تأمل فلسفی در مبانی و ساختار علم، سازگاری درونی علم دچار بحران شده را به آن بازگرداند یا زمینه را برای پیدایش علمی جدید یا حمایت از نظریه‌ای رقیب یا... فراهم آورند.

با توجه به این مقدمات می‌توان گفت علم اقتصاد در ایران از دو جهت با بحران روبه‌رو است. از یک سو این علم همان مشکلاتی را دارد که علم اقتصاد به‌طور عام به آن مبتلا است و مختص به کشور خاصی نیست. به عنوان مثال ناسازگاری درونی، ضعف‌های روش‌شناختی و...، از سوی دیگر علم اقتصاد در ایران با مشکل مضاعفی روبه‌رو است که توجه به مسئله زبان علم و نهادها را دوچندان می‌کند. علم اقتصاد و نظریات اقتصادی در ایران برون‌زاست، یعنی به واسطه اندیشه اقتصاددانان ایرانی و در پاسخ به مشکلات اقتصادی به شکل تاریخی تکوین نیافته است، بلکه حاصل ترجمه متون غربی بوده است. این امر باعث شده تفکر نظام‌مند اقتصادی که بتواند به ایجاد مکاتب و پارادایم‌های مختلف منتهی شود و سازگاری درونی نظام دانش و ساختار معرفت را تضمین کند، در ایران شکل نگیرد. لذا در ایران ما با مجموعه‌ای از نظریات اقتصادی مواجه هستیم که ارتباط نظام‌مند و سازگاری درونی آنها مورد توجه واقع نمی‌شود. در نتیجه زبان علم اقتصاد در ایران به درستی شکل نگرفته و نتوانسته است کارکردهایی همچون مفاهمه^۱، دلالت^۲ و بازنمایی^۳ متناسب با اقتضانات ساختار نهادی جامعه را به همراه داشته باشد. بنابراین زبان علم اقتصاد در ایران ارتباط ارگانیک با ساختار نهادی و واقعیت اقتصادی ندارد و تصور روشنی از نظم اقتصادی در نهادهای علمی و سیاستگذاری در اختیار قرار نمی‌دهد.

1. communication

2. signification

3. representation

از آنجا که اندیشه، به‌ویژه در علوم انسانی، با واسطه مفاهیم و مرتبط با نهادهای اجتماعی انجام می‌شود، فقدان زبان مشترک در علوم انسانی و از جمله در علم اقتصاد مشکلات شناختی متعددی را به وجود آورده است. به عنوان مثال وقتی در علم اقتصاد از مفاهیمی چون پول، سرمایه، ارزش و... صحبت می‌کنیم، قبل از هر چیز باید مدلول این مفاهیم (به عنوان مفاهیمی که به نهادها ارجاع می‌دهند) برای ما مشخص باشد و این مستلزم وجود یک فهم مشترک است که دلالت لفظ بر معنا، بازنمایی واقعیت و مفاهیم بین اقتصاددانان را امکان‌پذیر کند. فقدان یک فهم مشترک در دانش اقتصاد، مانع شکل‌گیری یک پارادایم علمی در این حوزه از دانش است. ولی این زبان مشترک چگونه شکل می‌گیرد و یا به عبارتی برای حل این مشکلات از چه نقطه‌ای باید آغاز کرد؟ یک علم با سه ویژگی مشخص می‌شود؛ موضوع، روش و غایت آن علم. این سه ویژگی علم ارتباط تنگاتنگی با هم دارند. برای حل مشکلات یادشده و رسیدن به یک فهم مشترک باید به روشی دست پیدا کنیم که نه تنها با موضوع و غایت علم تناسب داشته باشد؛ بلکه ضامن عینیت در علم اقتصاد نیز باشد. در دوران جدید این روش است که ضامن عینیت علم است لذا بحث را با روش و روش‌شناسی آغاز می‌کنیم. پرداختن به روش‌شناسی نیز البته مستلزم پرداختن به «شناخت» در علم است. در این کتاب یک نقد معرفت‌شناختی از روش‌شناسی اثباتی حاکم بر پارادایم نئوکلاسیکی علم اقتصاد ارائه می‌کنیم تا درنهایت به یک روش‌شناسی جایگزین برسیم که جایگاه زبان و نهادها نیز در آن مشخص شده باشد.

علم اقتصاد را «علم تخصیص منابع محدود به نیازهای نامحدود، تعریف کرده‌اند، علمی که به تولید، توزیع، مبادله و مصرف می‌پردازد. علمی که به این سؤالات پاسخ می‌دهد که: چه چیزی، چگونه، چه مقدار و برای چه کسی تولید شود؟» (تفضلی، ۱۳۷۵). به نظر نویسنده مهم‌ترین مسئله‌ای که علم اقتصاد از نظر معرفت‌شناختی با آن روبه‌رو است، مسئله «شناخت»^۱ و «هماهنگی»^۲ بین عاملان اقتصادی در یک جامعه مدرن است. در کتاب حاضر این مسئله را، «مسئله اصلی علم اقتصاد» نامیده‌ایم و سعی کرده‌ایم راه‌حلی روش‌شناختی برای آن ارائه دهیم. نویسنده همچنین بر این عقیده است که جریان غالب در علم اقتصاد (پارادایم نئوکلاسیکی) راه‌حل مناسبی برای حل این مسئله ارائه نکرده است و این به دلیل متافیزیک «سوژه‌محور»^۳ حاکم بر آن می‌باشد. این متافیزیک، روش (اثباتی) و زبان (ریاضی) خاصی را برای این پارادایم

1. knowing

2. coordination

3. subjective

رقم زده است که حل مسئله اصلی را با مشکل مواجه می‌سازد. هدف ما در این کتاب ارائه یک روش‌شناسی بدیل برای پارادایم نئوکلاسیکی جهت حل «مسئله اصلی علم اقتصاد» است. در قرن هجدهم با کتاب ثروت ملل (۱۷۷۶) آدام اسمیت،^۱ دوران کلاسیک دانش اقتصاد آغاز شد و دانش از امور اقتصادی، به عنوان علم اقتصاد سیاسی صورت‌بندی شد. این علم در ابتدا به عنوان یک علم اجتماعی تلقی می‌شد که به جنبه‌های انضمامی^۲ زندگی اقتصادی (نظیر تقسیم کار،^۳ انباشت سرمایه، رشد جمعیت و...) می‌پرداخت که انعکاسی از ترتیبات نهادی جدید بعد از انقلاب صنعتی بود. اسمیت در تحلیل‌های خود هم از استقراء^۴ سود می‌جست و هم از قیاس.^۵ با ظهور ریکاردو،^۶ روش قیاسی و «صوری‌سازی»^۷ در علم اقتصاد سیاسی آغاز شد. با انقلاب نهاییون^۸ (منگر،^۹ والراس،^{۱۰} جونز^{۱۱}) در دهه ۱۸۷۰م یک تغییر بنیادی در علم اقتصاد اتفاق افتاد. این تغییر، تبدیل نظریه «ارزش کار»^{۱۲} کلاسیک‌ها به نظریه «ذهنی ارزش»^{۱۳} بود. ترکیب نظریه ذهنی ارزش با «مطلوبیت‌گرایی»^{۱۴} در حوزه اخلاق و «قیاس‌گرایی»^{۱۵} در حوزه روش، منجر به شکل‌گیری مکتب جدیدی در علم اقتصاد شد که می‌توان آن را نئوکلاسیک^{۱۶} نامید. البته مرز بین مکتب نئوکلاسیک و غیر نئوکلاسیک روشن نیست. طیف وسیعی از مکاتب اقتصادی را می‌توان در پارادایم^{۱۷} نئوکلاسیکی دسته‌بندی کرد. اما در اینجا منظور ما از اقتصاد نئوکلاسیک آن صورت‌بندی از علم اقتصاد است که با تعاریف و اصول زیر هماهنگ است:

۱. تعریف علم اقتصاد: علم اقتصاد، علم تخصیص منابع محدود به نیازهای نامحدود، یا به عبارتی علم تخصیص منابع کمیاب به اهداف رقیب (تعریف لیونل رابینز^{۱۸}) است؛
۲. نظریه ارزش: اقتصاد نئوکلاسیک مبتنی بر نظریه ذهنی ارزش است و محاسبات بر مبنای مبادله مقادیر نهایی^{۱۹} صورت می‌گیرد؛

-
- | | |
|--------------------------------|---------------------------|
| 1. Adam Smith | 2. concrete |
| 3. division of labor | 4. induction |
| 5. deduction | 6. Ricardo |
| 7. Formalization | 8. marginalist |
| 9. Menger | 10. Walras |
| 11. Jevons | 12. labor theory of value |
| 13. subjective theory of value | 14. utilitarianism |
| 15. deductivism | 16. neoclassic |
| 17. paradigm | 18. Lionel Robbins |
| 19. marginal trade offs | |

۳. فردگرایی: ^۱ از نظر هستی‌شناسی در اقتصاد نئوکلاسیک، واحد تحلیل فرد است و این فرد اتمی است؛

۴. خودخواهی: ^۲ فرد منفعت‌طلب ^۳ و طالب مطلوبیت حداکثر ^۴ است؛

۵. اصل عقلانیت: ^۵ رفتار عقلانی انسان اقتصادی مبتنی بر اصولی است که در ساختار ترجیحات او خود را نشان می‌دهد و سازگاری رفتار او را تضمین می‌کند. این اصول عبارت‌اند از کامل بودن، ^۶ انعکاسی بودن، ^۷ متعددی بودن ^۸ و اشباع‌ناپذیری ^۹ که خود را به شکل رفتار حداکثرسازی و بهینه‌سازی ^{۱۰} نشان می‌دهد.

۶. اصل تعادل: ^{۱۱} نتیجه تعامل کنشگران اتمی وضعیت تعادلی خواهد بود. این تعادل می‌تواند به شکل جزئی در یک یا چند بازار یا به شکل تعادل عمومی در کل اقتصاد باشد.

۷. معرفت‌شناسی سوژه محور دکارتی: ^{۱۲} یعنی فاعل شناخت در علم اقتصاد اعم از انسان اقتصادی یا اقتصاددان، در مقام سوژه (ذهن) ^{۱۳} است. یعنی با ابژه‌سازی (عینی‌سازی) جهان، توان شناخت واقعیت را دارد. اقتصاددان در مقام سوژه به روش ریاضی به نظریه‌پردازی در مورد واقعیت اقتصادی می‌پردازد. یعنی با شروع از اصول اولیه و استنتاج منطقی و ریاضی از آنها به گزاره‌ها و قضایا در علم اقتصاد می‌رسد.

البته در مورد اخیر لازم به ذکر است که نظریه اقتصادی حاصل می‌تواند در زبان ریاضی بیان شود (مثل صورت‌بندی ساموئلسون ^{۱۴} و ارو ^{۱۵} در مکتب ریاضی علم اقتصاد) یا بیان نشود (مثل صورت‌بندی مارشال ^{۱۶}). به عنوان مثال اگرچه «مارشال» در کتاب اصول علم اقتصاد خود صورت‌بندی جامعی از اقتصاد نئوکلاسیکی را در سنت انگلیسی حاکم بر «مکتب کمبریج» انجام می‌دهد ولی برخلاف مکتب ریاضی (مثل والر اس ^{۱۷} و پارتو ^{۱۸} در لوزان فرانسه) این

1. individualism

3. self-interest

5. rationality

7. reflexive

9. non-satiation

11. equilibrium

13. Subject

15. Arrow

17. Walras

2. egoist

4. utility maximization

6. completeness

8. transitive

10. optimization

12. cartesian subjective metaphysics

14. Samuelson

16. Marshal

18. Pareto

صورت‌بندی را در زبان طبیعی انجام می‌دهد و صورت‌بندی ریاضی را به پیوست کتاب منتقل می‌کند تا ماهیت ابزاری بودن ریاضیات را برای علم اقتصاد متذکر شود. ولی در آثار اقتصاددانان مکتب ریاضی مثل «ارو» ریاضیات در متن آثار دیده می‌شود. در واقع، گویی قضایای علم اقتصاد جز در زبان ریاضی قابل استخراج و بیان نیست. در این حالت ریاضیات به چیزی فراتر از ابزار بدل می‌شود. اصولاً در این صورت‌بندی جهان اقتصاد یک جهان ایده‌ال و ریاضی است که مستقل از واقعیت اقتصادی، گزاره‌های صادق خود را تولید می‌کند. این صدق، صدقی درونی مبتنی بر پیش‌فرض‌های نظریه است.

البته بسیاری از مکاتب که خود را نئوکلاسیک می‌دانند ممکن است در مدل‌سازی اقتصادی روش‌ها یا فرضیه‌ها را به کار گیرند که بعضی ویژگی‌های بالا را نقض کند. حتی اقتصاد کلان بعد از کینز نیز در قالب سنتز نئوکلاسیک بازسازی شد. بنابراین اقتصاد نئوکلاسیک هم یک نظریه مبنایی است که با نقض برخی پیش‌فرض‌های آن می‌توان به نظریه‌های جدید رسید و هم یک روش تحلیل است. نکته‌ای که در این کتاب مورد توجه ما است روشی است که اقتصاددانان پارادایم نئوکلاسیک از آن استفاده می‌کنند. نشان می‌دهیم که اگرچه اقتصاد نئوکلاسیک ابزار مناسبی برای تحلیل در اختیار ما می‌گذارد، ولی به کارگیری روش اثباتی در این پارادایم دانش ناقصی از واقعیت در اختیار ما قرار می‌دهد. به همین جهت باید روش اثباتی با یک روش غیر اثباتی تکمیل شود تا دانش کامل‌تری از واقعیت در اختیار ما قرار دهد. بنابراین بحث بر سر اقتصاد نئوکلاسیکی در مقام یک ابزار برای تحلیل نیست بلکه مسئله چگونگی به‌کارگیری این ابزار در عمل است.

این روش غیر اثباتی، اولاً مبتنی بر رویکرد «فرارونده» کانت در تحلیل علم است؛ ثانیاً مبتنی بر رویکرد «هرمنوتیکی» در تحلیل کنش انسانی است؛ ثالثاً مبتنی بر یک نگاه «پدیدارشناسانه» به جهان اقتصاد است. نتیجه این روش غیر اثباتی در کنار روش اثباتی، یک پارادایم کل‌نگر خواهد بود که به حل «مسئله اصلی علم اقتصاد» کمک خواهد کرد. همان‌طور که در فصول بعدی نیز خواهیم دید منظور از مسئله اصلی^۱ علم اقتصاد، همانا مسئله شناخت^۲ و هماهنگی^۳ است که در پارادایم نئوکلاسیکی راه‌حل کاملی نمی‌یابد.

همان‌طور که قبلاً نیز اشاره کردیم، هر علمی با موضوع^۴، روش^۵ و غایاتش^۶ مشخص

1. main problem

2. knowledge

3. coordination

4. subject matter

5. method

6. ends

می‌شود. در این کتاب ما با غایات علم اقتصاد کاری نداریم، بلکه هدف بررسی روش علم اقتصاد است. عده‌ای در علم به وحدت روش در علوم معتقدند. وحدت روش به این معنا است که موضوع علم مهم نیست بلکه این درستی روش است که به دانش اعتبار علمی می‌دهد. ولی این روش واحد چیست؟ این روش واحد همان روش علم فیزیک است که با نیوتن در قرن هفدهم آغاز شد و متافیزیک متناسب با آن توسط دکارت آغاز و به وسیله کانت تکمیل شد. در این متافیزیک فاعل شناخت «سوژه» (ذهن) است و جهان خارج در افق دید این سوژه است که عینیت^۱ می‌یابد (ابژکتیو می‌شود). این عینیت یک عینیت ریاضی است. آنچه توسط سوژه قابل شناخت است باید قابلیت این را داشته باشد که متعلق شناخت^۲ او قرار گیرد و عینی شود. به این مدل شناخت مدل سوژه - ابژه گفته می‌شود.

در متافیزیک دکارت واقعیت به امتداد^۳ (واژه امتداد در فلسفه غرب به معنای آن چیزی است که قابلیت گسترش در زمان و مکان دارد و در برابر آن واژه نیت مندی^۴ قرار دارد). تقلیل می‌یابد لذا متعلق شناخت یقینی همین امتداد است که صرفاً به روش ریاضی قابل بازنمایی^۵ و زبان ریاضی قابل بیان دقیق است.

در متافیزیک کانت نیز تا آنجا که به علم فیزیک مربوط می‌شود، واقعیت در قالب صورت‌های «شهود محض»^۶ سوژه که یک ساختار زمانی - مکانی است قابل دریافت است که باز هم صرفاً به روش ریاضی و به زبان ریاضی قابل بازنمایی است. یعنی سوژه (ذهن) دسترسی مستقیم به جهان خارج ندارد، بلکه برای اینکه سوژه (ذهن) ادراکی از جهان خارج داشته باشد، ابتدا داده‌های حسی در جهان خارج باید در یک ساختار زمانی - مکانی تبدیل به اطلاعاتی شوند که برای ذهن قابل ادراک باشد. این ساختار زمانی - مکانی در زبان ریاضیات (مثل حساب و هندسه) قابل بیان است. یعنی زبان ریاضی است که امکان ترجمه داده‌های جهان خارج به اطلاعات قابل ادراک برای ذهن را فراهم می‌کند. بنابراین آنچه متعلق شناخت سوژه است یک امر صوری^۷ از نوع ریاضیات است. تا آنجا که به علم فیزیک مربوط می‌شود، جهان به یک واقعیت کمی^۸ تقلیل می‌یابد تا بتواند در زبان دقیق علم که ریاضی باشد قابل بازنمایی شود و در

1. objectivity

2. objective

3. extention

4. intention

5. representation

6. pure intuition

7. formal

8. quantitative

دسترس فاعل شناخت (سوژه) قرار گیرد. البته این به معنای نفی امر کیفی^۱ نیست بلکه آن بخش از جهان که کیفی نباشد متعلق شناخت علمی نیست. بنابراین در علم فیزیک جهان به یک واقعیت کمی تقلیل می‌یابد تا قابل تبدیل به عدد شود و قابلیت بازنمایی در زبان علم فیزیک که ریاضی است را داشته باشد.

بنابراین روش علم فیزیک در نظریه‌پردازی روش ریاضی است و نظریه حاصل نیز به زبان ریاضی بیان می‌شود. روش ریاضی، روشی اکسیوماتیک^۲ است یعنی نظریه بر مبنای یکسری اصول و گزاره‌های بنیادی ساخته می‌شود، لذا به صورت طرحی^۳ درمی‌آید که به شکل پیشینی^۴ کل قلمرو واقعیت را قابل ارزیابی می‌کند. بنابراین در متافیزیک سوژه‌محور، نظریه یک «طرح پیشینی» است که به زبان ریاضی بیان می‌شود. حال چگونه این نظریه با واقعیت ارتباط می‌یابد؟ این کار از طریق آزمون تجربی^۵ انجام می‌شود. برای این کار فرضیه‌هایی^۶ که از نظریه استخراج شده‌اند در برابر «امور واقع»^۷ مورد آزمون قرار می‌گیرند. این امور واقع خود در پرتو نظریه قابل شناسایی هستند و قابلیت تبدیل به کمیت عددی را دارند. بنابراین اگر نظریه مفروض باشد روش علمی همانا جمع‌آوری داده‌هایی است که بیانگر امر واقع است از یک سو، و آزمون فرضیه‌ها توسط این داده‌ها از سوی دیگر است. به این روش، «روش اثباتی»^۸ گفته می‌شود.

بنابراین در روش علم فیزیک، روش نظریه‌پردازی اکسیوماتیک (ریاضی) و ارتباط نظریه با واقعیت به واسطه آزمون تجربی (آزمایش) است. اما «منشأ»^۹ نظریه در چیست؟ در عقل است یا در تجربه؟ این یک سؤال معرفت‌شناختی است که در روش اثباتی فوق به آن پاسخی داده نمی‌شود. در روش شناسی اثباتی علم برای پاسخ به این سؤال یک تفکیک صورت می‌گیرد بین مقام کشف^{۱۰} و مقام داوری.^{۱۱} از نظر این روش شناسی مهم نیست که منشأ نظریه چیست چون مربوط به مقام کشف است و علم، اعتبار^{۱۲} خود را به واسطه مقام داوری به دست می‌آورد. بنابراین روش شناسی اثباتی به بررسی منطق توجیه (مقام داوری) می‌پردازد. اگر فرضیه‌ها توجیه عقلانی به دست آورند هدف علم برآورده می‌شود.

1. qualitative

3. project

5. experimental test

7. facts

9. origin

11. context of justification

2. axiomatic

4. a priori

6. hypotheses

8. positive

10. context of discovery

12. validity

علم اقتصاد در قرن بیستم دنباله‌رو روش‌شناسی در علم فیزیک بوده است؛ لذا تابع روش اثباتی و تفکیک فوق‌الذکر (بین مقام کشف و مقام داوری) بوده است. پارادایم نئوکلاسیک به شکل تاریخی در متافیزیک دکارتی شکل گرفته است. اگرچه ریشه‌های روش اکیسوماتیک در علم اقتصاد به ریکاردو بازمی‌گردد، بعد از انقلاب نهایی‌گرا که نظریه ذهنی ارزش غالب شد، صوری‌سازی نظریه اقتصادی به روش ریاضی تسهیل شد. با توجه به سیر تاریخی علم اقتصاد می‌توان دو دوره برای روش‌شناسی علم اقتصاد قائل شد. دوره قبل و دوره بعد از تأثیر فلسفه علم (منظور از فلسفه علم آن بخش از فلسفه علم در سنت فلسفه تحلیلی است که با اثبات‌گرایی منطقی شروع می‌شود و در قالب نوابات‌گرایی تداوم می‌یابد) بر روش‌شناسی علم اقتصاد. با الگوبرداری روش‌شناسان علم اقتصاد در پارادایم نئوکلاسیک از فیلسوفان علم، اقتصاد نئوکلاسیک به دو شاخه نظری و کاربردی تبدیل شد. در شاخه نظری، نظریه‌پردازی اکیسوماتیک و ریاضی انجام می‌گیرد و در شاخه کاربردی، آزمون تجربی (آمار) مدل‌های ریاضی. از نظر روش‌شناختی نیز دیگر منشأ نظریه‌ها (فرضیه‌ها) اهمیتی ندارد.

ولی در علوم اجتماعی از جمله علم اقتصاد منشأ یک نظریه مهم است. چرا که موضوع این علوم، انسان و رفتار او در مجموعه‌ای از روابط اجتماعی نهادینه شده است، که این نهادها به شکل تاریخی تکوین^۱ پیدا کرده است. یعنی نظریه نمی‌تواند زبیده تخیل یک دانشمند یا دلخواه باشد، بلکه باید مبتنی بر روابط اجتماعی و تاریخی باشد که مستقل از عالم علوم اجتماعی وجود دارد. لذا هر نظریه‌پردازی‌ای باید مبتنی بر شرایط اجتماعی - تاریخی موجود باشد تا واقع‌گرایانه باشد. یعنی نظریه معنایش را به واسطه بازنمایی شرایط اجتماعی و تاریخی موجود کسب می‌کند و تا جایی که در این بازنمایی روش درستی را به کار گیرد بیانگر گزاره‌های صادقی خواهد بود. در غیر این صورت از مسئله حقیقت (صدق)^۲ در علم اجتماعی غفلت کرده‌ایم.

بنابراین نظریه باید بنیادی^۳ مبتنی بر واقعیت داشته باشد تا حقیقی باشد. این «بنیاد» در علم اقتصاد به مثابه علم اجتماعی، «نهاد»^۴ است. چرا که الگوهای رفتاری انسان اقتصادی مبتنی بر یک «ترتیبات نهادی» امکان‌پذیر شده، فعلیت^۵ و تحقق^۶ می‌یابد. اگر بخواهیم در قالب مدل سوژه - ابژه صحبت کنیم. انسان اقتصادی در مقام سوژه (فاعل شناخت و صاحب اراده) وقتی

1. evolution

2. truth

3. ground

4. institution

5. actuality

6. factuality

در برابر جهان اقتصاد^۱ قرار می‌گیرد برای شناخت جهان خارج از خود باید همه چیز را به صورت امر ابژکتیو (عینی) تبدیل کند. اگر موضوعی برای سوژه، ابژکتیو نشود قابل شناخت هم نخواهد بود. حال اگر انسان در مقام سوژه (فاعل شناخت) صرفاً با جهان اشیا مواجه شود، مسئله شناخت برای او ابژه کردن اشیا خواهد بود. ابژه‌سازی (عینی‌سازی) اشیا ما را به علم فیزیک می‌رساند. ولی انسان وقتی در جهان اجتماعی قرار می‌گیرد نه با اشیا بلکه با سایر انسان‌ها مواجه می‌شود که این انسان‌ها آزادند یعنی نه تنها صاحب اراده و اختیار هستند (سوژه صاحب اراده)، بلکه خود نیز در مقام سوژه (فاعل شناخت) قرار دارند. لذا فرایند «عینی‌سازی» (ابژه‌سازی) توسط سوژه در جهان اجتماعی، که قرار است منجر به شناخت شود، مسیری متفاوت از یک سوژه در جهان اشیا خواهد داشت (برای توضیحات بیشتر به فصل ششم رجوع کنید).

پارادایم نئوکلاسیک، بنیاد نظریه را بر مدل ریاضی قرار می‌دهد. ولی در روش اثباتی حاکم بر این پارادایم، این مدل نه تنها «عینیت» ندارد بلکه نامتعیّن^۲ نیز هست. لذا ما دچار یک تکثر و نسبیّت در علم می‌شویم و مسئله حقیقت و لذا مسئله شناخت مسئله‌دار^۳ می‌شود (به فصل اول رجوع کنید). یک پیشنهاد برای برون‌رفت از این مشکل، اتخاذ رویکرد ابزارگرایی^۴ است (به فصل اول رجوع کنید)، ولی باید توجه داشت که اتخاذ این رویکرد در علم اقتصاد مسئله اصلی علم اقتصاد (منظور مسئله شناخت و هماهنگی است که در فصول بعدی به آن خواهیم پرداخت) را حل نمی‌کند، چرا که اصولاً در رویکرد ابزارگرا، حقیقت (صدق) امری نامربوط است، حال آنکه همان‌طور که خواهیم دید مسئله شناخت و هماهنگی با موضوع صدق (حقیقت) گره خورده است. لذا علم اقتصاد برای حل مسئله اصلی علم اقتصاد (مسئله شناخت و هماهنگی) ناگزیر از اتخاذ یک رویکرد واقع‌گرایانه است. یعنی باید انسان اقتصادی را در متن نهادهای اجتماعی مورد تحلیل قرار دهد. پارادایم نئوکلاسیک انسان اقتصادی را یک فرد انتزاعی^۵ و مجزاً^۶ از متن^۷ نهادهای اجتماعی در نظر می‌گیرد و نتایج حاصل از رفتار چنین انسانی را به کل جامعه تعمیم می‌دهد. این رویکرد غیر واقع‌گرایانه است. یک رویکرد

1. economic world

2. indeterminate

3. problematic

4. instrumentalism

5. abstract

6. isolate

7. context

جایگزین برای نزدیک شدن به واقع‌گرایی، نهادگرایی است. یعنی نهادها را نیز در تحلیل و نظریه اقتصادی وارد کنیم.

ولی وارد کردن نهادها به تحلیل اقتصادی به چه شکلی باید انجام شود؟ در فصول آینده نشان می‌دهیم که چگونه این کار مستلزم تغییر در روش‌شناسی علم اقتصاد است. پارادایم نئوکلاسیک از نظر هستی‌شناختی فردگرایانه است و نمی‌تواند نهادها را که ماهیتی اجتماعی دارند در تحلیل وارد کند. امر اجتماعی وقتی می‌تواند لحاظ شود که رابطه بین افراد در مقام سوژه مدّ نظر قرار گیرد. این کار با تغییر فروض در نظریه‌های نئوکلاسیکی قابل انجام نیست، بلکه باید تغییرات بنیادی‌تری در سطح هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی انجام شود (به فصل اول و دوم رجوع کنید). خواهیم دید وارد کردن نهاد به تحلیل اقتصادی مستلزم تغییر در متافیزیک و روش علم اقتصاد است. یعنی باید از متافیزیک سوژه محور دکارتی خارج شد تا بتوان روابط بین سوژه‌ها (بین‌الذهانیت)^۱ را مدّ نظر قرار داد و بتوان نهادها را در تحلیل اقتصادی وارد کرد. در فصول پیش رو نشان می‌دهیم که این کار چگونه امکان‌پذیر می‌شود.

در فصل اول به «روش‌شناسی» غالب در پارادایم نئوکلاسیکی خواهیم پرداخت تا نشان دهیم که چگونه مسئله «حقیقت» در این روش‌شناسی‌ها که از فلسفه علم (منظور آن بخش از فلسفه علم در سنت فلسفه تحلیلی است با اثبات‌گرایی منطقی شروع می‌شود و در سنت فلسفه تحلیلی در قالب نواتبات‌گرایی تداوم دارد) الگوبرداری شده است، قابل حل نمی‌باشد. در فصل دوم به اهمیت «منشأ» نظریه‌ها در علم اقتصاد و ارائه یک مدل‌شناختی و نسبت آنها با مسئله حقیقت پرداخته می‌شود. فصل سوم به «مسئله اصلی علم اقتصاد» و توجه‌های یک به این مسئله و تلاش در جهت حل آن پرداخته می‌شود. در فصل چهارم نشان می‌دهیم که مسئله اصلی چگونه با مسئله «کارگزار - ساختار»^۲ رابطه دارد و اینکه حل مسئله کارگزار - ساختار در یک رویکرد نهادگرا در علم اقتصاد منجر به ایجاد یک پارادوکس^۳ می‌شود که ما آن را پارادوکس نهادگرایی می‌نامیم و به نوبه خود این پارادوکس نیز باید حل شود. در فصل پنجم به راه‌حل نهایی مسئله اصلی با توجه به مسئله «پیروی از قاعده» در فلسفه «ویتگنشتاین»^۴ و «سرل»^۵ پرداخته می‌شود.

1. intersubjectivity

2. agency-structure

3. paradox

4. Wittgenstein

5. Searl

در فصل ششم نشان می‌دهیم که چگونه با حل مسئله اصلی یک روش‌شناسی کل‌نگر در علم اقتصاد با رویکردی «فرارونده» و «نهادگرا» قابل ارائه است. در فصل هفتم نیز با توجه به نتایج روش‌شناختی حاصل از فصول قبلی به این نکته خواهیم پرداخت که چگونه پارادایم اقتصادسنجی به دلیل تکیه بر روش اثباتی صرف، در مواجهه با مسائل معرفت‌شناختی مثل علیت و استقراء دچار تناقضات درونی شده و در رسیدن به اهداف مورد ادعایش شکست خورده است.

فصل اول

روش‌شناسی جریان غالب در علم اقتصاد

۱. مقدمه

در مواجهه انسان با جهان^۱ این پرسش قابل طرح است که جهان از چه چیزهایی تشکیل شده است؟ آیا می‌توان جهان را شناخت؟ اگر می‌توان جهان را شناخت، این شناخت چگونه امکان‌پذیر است؟ چگونه می‌توان به دانش^۲ معتبر رسید؟ پرسش نخست، پرسشی هستی‌شناختی^۳، پرسش دوم و سوم پرسش‌هایی معرفت‌شناختی^۴ و پرسش چهارم پرسشی روش‌شناختی^۵ است. بنابراین در شناخت جهان، باید الزامات هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی را مد نظر قرار داد. نوع خاصی از دانش وجود دارد که روشمند^۶ و عینی^۷ است و از نظر معرفت‌شناختی مبتنی بر عقل^۸ و تجربه^۹ است و به آن علم^{۱۰} می‌گویند.

با این مقدمات مواجهه با هر جهانی از جمله جهان اقتصاد برای اینکه منجر به دانشی علمی شود، مستلزم توجه به مبانی هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی خواهد بود. اگر این مواجهه درست و بر مبنای اصول باشد، نتیجه آن علم خواهد بود. علم به شکل ملموس و اجتماعی، خود را در قالب یک رشته علمی^{۱۱} نشان می‌دهد. وقتی یک علم در قالب یک رشته علمی صورت‌بندی شد، کاربران آن علم، برای حل مسائلی که در واقعیت با آن روبه‌رو می‌شوند،

1. world

2. knowledge

3. ontologic

4. epistemologic

5. methodologic

6. methodic

7. objective

8. reason

9. experience

10. science

11. dicipline

از آن علم استفاده می‌کنند. برای چنین کاربرانی مبانی فلسفی علم فاقد اهمیت است و می‌توان گفت برای آنها علم به تکنیک (فن)^۱ تقلیل یافته است و کاربران علم نیز در مقام «تکنسین» ظاهر می‌شوند. این مسئله در مورد هر علمی از جمله علم اقتصاد صادق است.

در اینجا یک سؤال پیش می‌آید: آیا علم اقتصاد قابل تقلیل به تکنیک است یا توجه به مبانی فلسفی آن نیز مهم است؟ به عبارتی دیگر، آیا یک اقتصاددان باید در مقام یک تکنسین قرار گیرد و صرفاً به کار برد^۲ علم اقتصاد توجه داشته باشد یا باید در مقام یک فیلسوف به مبانی فلسفی آن نیز توجه کند؟ درحقیقت علم اقتصاد هر دو وجه را دارا است. گاهی ما از علم اقتصاد برای حل تکنیکی مسائل اقتصادی استفاده می‌کنیم. مثلاً وقتی می‌خواهیم نرخ بهره را برای رسیدن به سطح خاصی از تورم و بیکاری تغییر دهیم، اعتبار نظریه اقتصادی خاصی را پیش فرض گرفته‌ایم که بین نرخ بهره، تورم و بیکاری قائل به رابطه‌ای علی^۳ است که در آن نرخ بهره به عنوان یک متغیر کنترل^۴ عمل می‌کند. در این حالت ما در مقام یک تکنسین اقتصادی با کاربرد نظریه‌های از پیش موجود که اعتبار آنها مفروض است، سروکار داریم. «مسئله» ما نیز کاربرد یک نظریه در شرایط خاص خواهد بود. ولی اگر در وجود رابطه علی یا جهت روابط علی بین متغیرها شک کنیم، مثلاً بهره را عامل ایجاد تورم و بیکاری بدانیم نه عامل کنترل آنها، دیگر نه تغییر نرخ بهره، بلکه حذف آن از سیستم پولی تبدیل به مسئله ما می‌شود. در این صورت باید به دنبال نظریه جدیدی در علم اقتصاد باشیم. در اینجا کار اقتصاددان در مقام یک اندیشمند اقتصادی نظریه‌پردازی است نه کاربرد نظریه. در این صورت ما به حوزه فلسفه اقتصاد وارد شده‌ایم و به تبع آن موضوعات سه‌گانه فلسفه علم (هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی) خود را نشان می‌دهد.

بنابراین هر علمی، از جمله علم اقتصاد؛ دارای دو وجه فلسفی و تکنیکی است. نکته مهم توجه به این دو وجه و ارتباط آنها است. اگر صرفاً به وجه فلسفی علم اقتصاد توجه شود، علم اقتصاد غیر کاربردی و بی‌حاصل خواهد بود. اگر صرفاً به وجه تکنیکی علم اقتصاد توجه شود، این علم نسبت خود را با واقعیت و حقیقت اقتصادی از دست می‌دهد و علم دچار بحران^۵ می‌شود. از نظر نگارنده، علم اقتصاد در ایران دچار بحران است؛ چرا که به تکنیک تقلیل یافته

1. technique

2. application

3. causal

4. control variable

5. crisis

است و قدرت حل مسائل اقتصادی جدید را ندارد؛ بلکه در مواجهه با مسائل جدید اقتصادی همان راه‌حل‌های قدیمی را عرضه می‌کند. همان‌طور که در پیشگفتار نیز اشاره شد، علم اقتصاد در ایران مانند سایر محصولات دوران مدرن وارداتی است و نتیجه تکوین تاریخی نهادها در جامعه ایران نبوده است. بنابراین یک اقتصاددان ایرانی باید به غیر بومی بودن این علم نیز توجه داشته باشد و بر این مبنا به اندیشه در باب اقتصاد بپردازد.

۲. روش تحقیق^۱ در علم اقتصاد

در مقام یک تکنسین اقتصادی ما از علم اقتصاد برای حل مسائل اقتصادی استفاده می‌کنیم. مثلاً می‌خواهیم بدانیم که علت تورم در ایران چیست؟ آیا تورم در ایران یک پدیده پولی است؟ آیا بانک مرکزی ایران قادر به کنترل تورم هست؟ و... برای پاسخ به سؤالاتی از این قبیل ما از روش تحقیق علمی (تجربی) استفاده می‌کنیم. ولی روش تحقیق چیست؟ و چه تفاوتی با روش‌شناسی دارد؟

روش تحقیق، چگونگی انجام مراحل یک تحقیق علمی را بیان می‌کند. می‌توان مراحل یک تحقیق تجربی را به شرح زیر نشان داد:

مسئله^۲ ← پرسش^۳ ← نظریه^۴ ← فرضیه^۵ ← مدل^۶ ← آزمون^۷ (با داده‌ها^۸) ← نتیجه (قبول^۹ / رد^{۱۰})

الف) مسئله

در تحقیق تجربی در علم اقتصاد ما زمانی با یک مسئله مواجه هستیم که رابطه‌ای اقتصادی در مورد پدیده‌های اقتصادی یا دلیل وقوع یک پدیده اقتصادی برای ما مجهول باشد ولی دانستن آن برای ما مهم باشد. به عنوان مثال تورم یک پدیده اقتصادی است. حال اگر بالا بودن نرخ تورم برای اقتصاد ایران یک مشکل باشد و هدف سیاستگذار کاهش آن باشد، از یک اقتصاددان

1. research method

2. problem

3. question

4. theory

5. hypothesis

6. model

7. test

8. data

9. accept

10. refute

کمک می‌خواهد. در این صورت کاهش نرخ تورم در اقتصاد ایران به عنوان یک مسئله برای اقتصاددان مطرح می‌شود.

ب) پرسش

برای حل مسئله فوق‌الذکر اقتصاددان باید به طرح پرسش‌های مناسبی اقدام کند. البته قبل از طرح پرسش اقتصاددان باید آموزش مناسب دیده باشد و اطلاعات^۱ کافی در مورد ادبیات موضوع مورد نظر (که در اینجا موضوع تورم است) داشته باشد، در غیر این صورت به جای طرح پرسش، ممکن است به طرح سؤال^۲ پردازد و از مسیر تحقیق منحرف شود. تفاوت سؤال و پرسش در این است که، سؤالات معطوف به یافتن اطلاعاتی است که از قبل موجود است و صرفاً محقق از آن بی‌اطلاع است. ولی پرسش معطوف به مسئله‌ای است که پاسخ آن از قبل آشکار نیست و ما در انتهای فرایند تحقیق به پاسخ می‌رسیم. به عنوان مثال ممکن است پرسش این باشد که: «آیا تورم در ایران پدیده‌ای پولی است؟» ولی قبل از رسیدن به این پرسش ممکن است سؤالاتی به این شکل برای ما مطرح باشد که: «عوامل مؤثر بر تورم در یک نظام اقتصادی کدامند؟» برای پاسخ به سؤالات ما به نظریه‌های موجود در علم اقتصاد مراجعه می‌کنیم.

ج) نظریه (چارچوب نظری)

به یک نظریه یا مجموعه‌ای از نظریات که معطوف به موضوع مورد نظر ما است، چارچوب نظری گفته می‌شود. نظریه مجموعه‌ای از مفاهیم،^۳ گزاره‌ها^۴ و قضایا^۵ است که به‌طور منطقی و سیستماتیک به یکدیگر مربوط شده‌اند و بیانگر یک بازنمایی از روابط بین پدیده‌ها^۶ در واقعیت^۷ اقتصادی است. نظریه برای فهم،^۸ تبیین^۹ و پیش‌بینی^{۱۰} بخشی از واقعیت که مورد مطالعه ماست، مورد استفاده قرار می‌گیرد. نظریه واقعیت را برای ما «معقول»^{۱۱} و «امور واقع»^{۱۲} را برای ما «آشکار» می‌کند. نظریه به پرسش‌های ما در مورد چیستی، چگونگی و چرایی پدیده‌ها

1. information
3. concepts
5. theorems
7. reality
9. explanation
11. rational

2. query
4. propositions
6. phenomena
8. understanding
10. prediction
12. facts